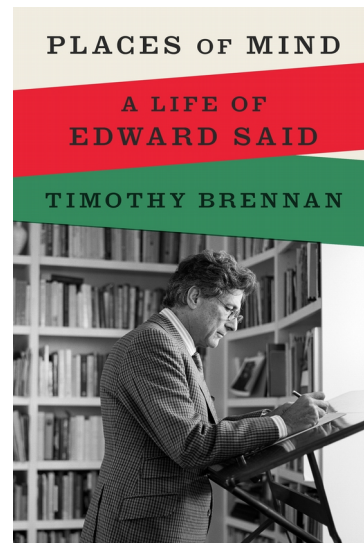


وصله‌ی ناجوری به نام ادوارد سعید

فرناز سیفی



موقعیت‌های ذهن: زندگی ادوارد سعید، نوشته‌ی تیموتی برنان، انتشارات «فارر، استراس و گروکس»،

۲۰۲۱

«سال‌ها پس از مرگش در سال ۲۰۰۳، ادوارد سعید شریک بسیاری از گفت‌وگوهای خیالی در اذهان دیگران باقی مانده است. آنها که او را از نزدیک می‌شناختند، همان‌قدر که دل‌تنگ خود سعید هستند، دل‌تنگ این گپ و گفت‌ها با اویند. سعید با آن چشم‌های تیره، که انسانی بود همدل اما آتشین‌مزاج، توانمند و هوشیار، کمی رعب‌آور و اغلب بسیار بامزه.»

این جملات آغازین کتاب مفصل زندگی‌نامه‌ای است که تیموتی برنان بعد از سال‌ها پژوهش درباره‌ی ادوارد سعید، نظریه‌پرداز ادبی، منتقد فرهنگی و سیاسی، فعال سیاسی، استاد دانشگاه و بنیان‌گذار نظریه‌ی «شرق‌شناسی» و یکی از بنیان‌گذاران اصلی نظریه‌ی «پسا استعماری» نوشته است. برنان که خود استاد دانشگاه در رشته‌ی ادبیات تطبیقی و مطالعات فرهنگی در دانشگاه «مینه‌سوتا» است و روزگاری شاگرد سعید بود، می‌نویسد که به ندرت می‌توان اندیشمندی را پیدا کرد که سال‌ها بعد از مرگ، کماکان چنین

حاضر باشد. شبکه‌های اجتماعی سرشار از نقل‌قول و ارجاع به سعید و دعوا بر سر سعید است، در دو دهه‌ی گذشته بیش از ۵۰ کتاب درباره‌ی ادوارد سعید و اندیشه‌های او نوشته شد، نوشته‌های او در برنامه‌های درسی صدها دانشگاه در سراسر جهان جا دارد و تدریس می‌شود، تصویر چهره‌ی او بر دیوارهای کهنه‌ی بیت‌المقدس نقاشی شده و واژه‌های او در میان جوانانی که هنگام مرگ او کودک چندساله‌ای بیش نبودند، رایج است.

تیموتی برنان برای نوشتن این زندگی‌نامه‌ی موشکافانه با ده‌ها تن از دوستان و نزدیکان سعید، همکاران، منتقدان، سیاستمداران و کنشگران مدنی و سیاسی و ... گفت‌وگو کرده است، آرشیوها درباره‌ی سعید را زیرورو کرده، تمام آثار منتشرشده و نشده از سعید از جمله نامه‌نگاری‌های شخصی او را مطالعه و تمام ۲۳۸ صفحه پرونده‌ی پلیس فدرال آمریکا درباره‌ی ادوارد سعید را خوانده است. تصویری که برنان از سعید می‌دهد، بسیار نزدیک به همان تصویری است که اطرافیان و نزدیکان سعید از او ترسیم می‌کنند: مردی که مجموعه‌ای از تناقض‌ها بود.

سعید که تک پسر خانواده‌ی بسیار متمول فلسطینی بود، بیشتر کودکی‌اش را در قاهره گذراند. در بهترین مدارس انگلیسی‌زبان شهر به مدرسه رفت و تا سال‌ها انگلیسی او از عربی‌اش بهتر بود. پانزده ساله بود که او را برای تحصیل به آمریکا فرستادند. پدرش که سال‌ها در آمریکا زندگی کرده و شهروند آمریکا بود، درباره‌ی هر چیز مرتبط با آمریکا متعصب و گاه دگم بود و با رگ گردن برآمده از هر کار آمریکا دفاع می‌کرد. سعید در آمریکا بعد از این‌که دیپلم گرفت، به دانشگاه پرینستون و بعد هاروارد رفت. یکی دوسال اول مردد بود که سراغ گرفتن مدرک در اقتصاد و تجارت برود یا اینکه موسیقی‌دانی حرفه‌ای شود (سعید از کودکی پیانو می‌نواخت و پیانو نواز چیره‌دستی بود). دست‌آخر سراغ ادبیات رفت.

برنان می‌نویسد سعید چطور در سال‌های اول تحصیل در دانشگاه تلاش می‌کرد هرچه بیشتر خود را در دانشگاه‌های پولدار و سفید پوست جا بیندازد، شبیه به سفیدپوستان شود و یک «خارجی محترم» در میان سفیدهای پولدار آمریکایی باشد. برخلاف تصور رایج، علاقه‌مندی و شورمندی سعید به سیاست و عدالت اجتماعی و سیاسی، از ابتدای جوانی او شروع نشد. او با دقت و محافظه‌کاری خود را از سیاست روز دور نگاه می‌داشت. حتی یک‌بار که دانشجویان هوادار جنبش آزادی‌های مدنی در ساختمان دانشکده‌ی او تظاهرات و تحصن داشتند، سعید با مأموران حفاظت دانشگاه تماس گرفت تا بیایند و دانشجویان معترض را که «مانع برگزاری امتحان درسی ما شدند» متفرق کنند. سعید از مارتین لوتر کینگ هم خوشش نمی‌آمد و او را «ذاتاً یک صهیونیست» می‌دانست.

برنان توضیح می‌دهد که برخلاف باور رایج این جنگ شش روزه‌ی اعراب و اسرائیل نبود که ادوارد سعید را ناگهان به فردی سیاسی تبدیل کرد. زودتر از این جنگ، بحران «کانال سوئز» بود که سعید را به نقطه‌ای رساند که تصمیم گرفت دیگر «خارجی باب‌پسند غربی‌های سفیدپوست» نباشد، از آن قیدوبند خود

را رها کرد و علنی وارد موضع‌گیری‌های سیاسی روشن شد. سعید اولین مقاله‌ی سیاسی خود را در همین دوران در نشریه‌ی دانشگاهش - «دیلی پرینستونین» - نوشت و از جمال عبدالناصر دفاع کرد. در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی او دیگر «ستاره رسانه‌ای» بود و رسانه‌ها برای دعوت از او از هم پیشی می‌گرفتند.

در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی سعید برای دیدار با مادر خود مرتب به بیروت سفر می‌کرد. در همین سفرها بود که با جنبش مقاومت زیرزمینی فلسطین در لبنان ارتباط گرفت. در دهه‌ی ۱۹۷۰ او دیگر علنی با جنبش آزادی‌بخش فلسطین و رهبرانش در ارتباط مستقیم بود و گاه از سوی آن‌ها به عنوان نماینده در دیدار و مذاکره با مقامات آمریکایی منصوب می‌شد. سعید گاه متن سخنرانی‌های مهم و بین‌المللی یاسر عرفات را ویرایش می‌کرد. یکی از ناگفته‌ها درباره‌ی سعید که این کتاب برملا می‌کند، این نکته است که سعید تا چه اندازه تحت تأثیر شارل مالک، انسان‌گرای لیبرال و مسیحی عرب بود و اصلاً اولین جرقه‌ی نظریه‌ی «اورینتالیسم» با خواندن آثار مالک رخ داد.

برنان به درستی اشاره می‌کند که نوشتن درباره‌ی سعید که شخصیت چندوجهی داشت و در حوزه‌های مختلف از ادبیات گرفته تا سیاست و کنشگری سیاسی فعال بود، آسان نیست. برنان ادوارد سعید را «نزدیک‌ترین نمونه‌ی آمریکا به ژان پل سارتر در فرانسه» و وی را به همان اندازه مهم می‌داند. او تأکید دارد که یک تفاوت مهم سعید با دیگر روشنفکران و منتقدان ادبی و فرهنگی هم‌دوره‌اش در آمریکا (افرادی مثل سوزان سانتاگ و نوام چامسکی) در این بود که سعید برخلاف بقیه‌ی آن‌ها ادبیات و نظریه‌ی ادبی تدریس می‌کرد، احاطه‌ی او بر تنوری ادبی کم‌نظیر و غبطه‌برانگیز بود. سعید بود که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، نظریه‌های انتقادی فرهنگی و ادبی فرانسه را به آمریکایی‌ها معرفی و به نوعی این نظریه‌ها را در آمریکا بومی‌سازی کرد. او بود که بعضی از موشکافانه‌ترین مقالات درباره‌ی میشل فوکو را به انگلیسی نوشت و اهمیت فوکو را به آمریکایی‌ها آموخت.

برنان از خاطرات شخصی خود در کلاس‌های ادوارد سعید در دانشگاه کلمبیا می‌نویسد. سعید که ابتدای هر ترم می‌گفت دوست ندارد فضای کلاس درس را «سیاسی» کند، اما لاجرم همیشه فضای کلاس‌های او سیاسی بود. اگر دانشجویی ارائه‌ی ضعیف و بدی در کلاس داشت و معلوم بود درس را درست نخوانده، سعید وسط حرف دانشجو می‌پرید و به او می‌گفت که کارش ضعیف یا به‌دردخور است. برنامه‌ی درسی و فهرست خواندنی‌های متنوعی که در کلاس‌هایش ارائه می‌کرد از مارکس تا گرامشی و الیاس خوری و ابن‌خلدون را شامل می‌شد. برنان با ذوق می‌نویسد که چطور در یادداشت‌های شخصی سعید، یادداشتی از او پیدا کرد که نشان می‌دهد سعید بسیاری از ایده‌های نوشته‌هایش را از تجربه‌ی تدریس و کلاس‌های درسش می‌گیرد و چقدر از تدریس و سروکله زدن با دانشجویان لذت می‌برد.

سعید بعد از اسلو، دیگر از ایده‌ی دو کشور مستقل اسرائیل و فلسطین حمایتی نکرد و

طرفدار یک کشور واحد سکولار و بدون برتری مذاهب بر یکدیگر شد.

سعید در کلاس‌های خود مدام تأکید داشت که مهم‌ترین دانشی که هر کس باید بیاموزد، توانایی «نگاه انتقادی» است و به همین دلیل نقد را - از نقد سیاسی گرفته تا نقد ادبی - مهم‌ترین درسی می‌دانست که دانشجو باید به خوبی یاد بگیرد. برنان می‌گوید سعید قابلیت ادبیات و نقد را در این می‌دانست که «عمیق‌ترین چاله‌های فرهنگی هر جامعه را عیان می‌کند.» کتاب یکی از نادانسته‌های جالب درباره‌ی سعید را هم عیان می‌کند. سعید به این معروف بود که بارها گفته بود کار منتقد فرهنگی، مهم‌تر و باارزش‌تر از کار نویسندگان ادبی و شاعران است. او حتی گاه با لحنی تمسخرآمیز اظهاراتی داشت که در وضعیتی که در باتلاق سیاسی هستیم، شعر و داستان مرهم واقعی نیست و اولویت ما باید نقد باشد. برنان در یادداشت‌های شخصی باقی‌مانده از سعید، دو رمان، یک داستان کوتاه و ۲۰ شعر منتشر نشده به قلم سعید را پیدا کرده است! سعید در دست‌کم دو نامه به دوستان مطمئن و صمیمی‌اش از آرزوی دیرینه‌ی خود نوشته بود که کاش استعداد داشت و می‌توانست داستان خوبی بنویسد و شعری تأثیرگذار بسراید. به نظر می‌رسد نیش و تمسخر گاه و بی‌گاه او علیه داستان و شعر، از سر حسد بود.

برنان که به عنوان یکی از مسلط‌ترین متخصصان زندگی و اندیشه‌ی ادوارد سعید شناخته می‌شود، تضادها و تناقض‌های زندگی، رفتار و شخصیت سعید را به دقت ترسیم کرده است. نکته‌ی مهم اینجاست که کتاب به هیچ عنوان این حس را به خواننده نمی‌دهد که برنان به دنبال «مچ‌گیری» یا انتقاد از این تناقض‌های سعید بوده است. برعکس، برنان به دنبال این است که تصویر دقیق‌تر، با جزئیات بیشتر و انسانی‌تر از سعید ترسیم کند و نشان دهد که او چطور محصول یگانه‌ی همین تضادها و تناقض‌ها بود.

تناقض‌هایی که کم‌شمار نبود: سعید که از نظر سیاسی چپ رادیکال محسوب می‌شد، سلیقه‌ی بسیار گران‌قیمتی در لباس و ظاهر داشت. عاشق ساعت‌های گران‌قیمت رولکس بود و مجموعه‌ای از این ساعت‌ها را داشت. کسی که مدام از نقض حقوق محرومان و به حاشیه‌راندگان نوشت، تقریباً همه‌ی این متن‌ها را با خودکارهای گران‌قیمت مارک مون بلان به رشته‌ی تحریر درآورد. سعید که کوبنده از استعمار انتقاد می‌کرد، در تمام عمر یک «انگلو فیل» (شیفته‌ی فرهنگ و زبان و تاریخ بریتانیا) باقی ماند.

کتاب برنان جزئیات جالبی از روزمره‌ی سعید را توصیف می‌کند که پیش از این در کتاب و مقاله‌ای نخوانده‌ایم. سعید دستگاه اسپرسوساز بسیار گران‌قیمتی داشت که هیچ‌کس جز خود او اجازه نداشت به آن دست بزند. برای دم کردن قهوه هم هیچ‌وقت آب شیر را قابل نمی‌دانست. فقط از آب معدنی مارک «ولویک» یا «اویان» برای دم کردن قهوه استفاده می‌کرد. تمام عمر چنان سلیقه‌ی موسیقیایی "نخبه‌گرایی" داشت که فرزندانش او را دست می‌انداختند. عادت داشت بعضی صبح‌های زود مافین بپزد و با دقت مافین‌ها را در ظروف پلاستیکی مناسب سفر با مربای خانگی جا دهد و در سفرهایش این مافین‌های دست‌پخت خودش را همراه می‌برد. در دوران دانشجویی یک‌بار شرط بست که تمام کتاب «دکتر ژیاگو» را یک‌نفس و به صدای بلند خواهد خواند. همین کار را هم انجام داد و در ۵ ساعت کل کتاب را یک‌نفس برای

هم‌کلاسی‌ها خواند. دانشگاه هاروارد ۲۰ سال تمام هر سال به سعید پیشنهاد استخدام داد و سعید هر بار پیشنهاد هاروارد را رد کرد. سعید تنها استاد دانشگاه کلمبیا بود که دفتر کار او را ضدگلوله کرده بودند. جز او تنها رئیس کل دانشگاه کلمبیا بود که از چنین اقدامات امنیتی بهره‌مند بود. صندوق نامه‌ها و خطوط تلفن سعید هرگز از تهدیدهای جانی خالی نبود. او شاید به همان اندازه که هوادار داشت، مخالف و دشمن سرسخت هم داشت.

برنان در این کتاب سیر تحولات سیاسی ادوارد سعید را نیز بررسی می‌کند. سعید خیلی زودتر از یاسر عرفات و خیلی قبل از اینکه رامحل « دو کشور مستقل اسرائیل و فلسطین» مد روز شود، از این ایده استقبال و حمایت می‌کرد. اما قرارداد اسلو جایی بود که سعید تغییر موضع داد. به نظر سعید، عرفات در قرارداد اسلو تمام امیدهای فلسطینیان برای یک کشور مستقل را «به چوب حراج زد.» از همانجا راه او از عرفات جدا شد. سعید بعد از اسلو، دیگر از ایده‌ی دو کشور مستقل اسرائیل و فلسطین حمایتی نکرد و طرفدار یک کشور واحد سکولار و بدون برتری مذاهب بر یکدیگر شد. برنان توضیح می‌دهد که سعید چطور جسورانه این تغییر موضع سیاسی خود را اعلام کرد. جسارتی که از کمتر روشنفکر عرصه‌ی عمومی‌ای برمی‌آید، اما سعید در سیاست‌ورزی رک، شفاف و جسور بود.

برنان در کتاب مفصل خود تلاش کرده تا همه‌ی ابعاد شخصیتی و دغدغه‌مندی‌های سعید را به مخاطب نشان دهد. سعید که همواره تأکید داشت «هیچ‌کس تنها یک هویت و یک بعدی نیست.» خواننده اما باید صبوری کند و نیمه‌ی نخستین کتاب را تمام کند تا به جزئیات جذاب و روزمره از سعید برسد. در پایان کتاب، نمی‌شود یاد کتاب خودزندگی‌نامه‌ی ادوارد سعید نیفتاد. کتابی که سعید در اواخر عمر وقتی سرطان در تن او ریشه می‌دواند، نوشت. در پایان کتاب برنان، ناگهان انگار می‌فهمی که سعید چه عنوان درست و دقیقی برای خودزندگی‌نامه‌ی خویش انتخاب کرده بود: «[وصله‌ی ناجور](#)». او همیشه «وصله‌ی ناجور» بود و ماند و بخشی از جذابیت و اهمیت او در همین بود که در هیچ قالب از پیش تعیین‌شده و مشخصی نمی‌گنجید.